

چکیده

حکومت از دیدگاه اسلام در تمام ابعاد آن چهره ای متفاوت از دیگر مکاتب دارد که این نگاه ناب را می توان از نهج البلاغه به گونه ای شفاف و عمیق بیرون کشید. مفهوم، ضرورت ایجاد و خاستگاه حکومت اسلامی از مباحث بسیار مهمی است که با تبیین آن می توان تفاوت عمیق جایگاه واقعی حکومت را در نظام اسلامی با دیگر نظام های بشری کاملاً دریافت و در آن صورت است که صحت و سقم قوانین حکومتی که بر اساس این جایگاه پایه ریزی شده است بدرستی مشخص می گردد. پیشگفتار این پژوهش به بررسی این مساله از نگاه نهج البلاغه پرداخته است.

همواره عوامل مختلفی در ظهور و زوال هر پدیده مؤثرند. بی شک حکومت نیز از این اصل مستثنی نیست و ظهور و سقوط آن تابع عوامل اصلی و فرعی است.

قطعا شناسایی عوامل سقوط یک حکومت و پیشگیری از آن، جامعه اسلامی را از انحطاط دور کرده، به سوی اهداف حقیقی نظام سوق خواهد داد.

این پژوهش به آن دسته عوامل مهم و اساسی پرداخته است که در سقوط و انحطاط حکومتی نقش اصلی را ایفا می کنند؛ البته روشن است که عوامل جزئی نیز در صورت بروز عوامل اصلی رخ می نمایند و مؤثر می افتند.

مفهوم حکومت

مفهوم حکومت از دیدگاه های مختلف قابل طرح است. تاریخ بشر پیوسته دریافت های مختلفی از مفهوم حکومت داشته است. در مواقعی مفهوم حکومت چنان از جایگاه حقیقی خود دور شده است که جز مفهوم سلطه گری، خود رایی و خودکامگی به خود نگرفته است. بر این اساس، حکومت برای حکمرانان به معنای حکمفرمایی بوده است.

اما مفهوم حکومت در نهج البلاغه و اندیشه امام علی (علیه السلام) جز به مفهوم مدیریت، خدمت هدایت و محبت نیست و این مفهوم به زیبایی تمام در سخن و عمل امیر مؤمنان (علیه السلام) جلوه یافته است. اشعث بن قیس که از زمان حکومت خلیفه سوم به استانداری آذربایجان منصوب شده بود، از حکومت برداشتی جز سلطه گری بر امت نداشت. لذا امام (علیه السلام) خطاب به او می نویسد: «وَإِنَّ عَمَلَكَ لَيْسَ لَكَ بِطُعْمَةٍ وَ لَكِنَّهُ فِي عُنُقِكَ أَمَانَةٌ وَ أَنْتَ مُسْتَرْعَى لِمَنْ فَوْقَكَ لَيْسَ لَكَ أَنْ تَفْتَاتَ فِي رَعِيَّةٍ وَ لَا تُخَاطِرَ إِلَّا بِوَثِيقَةٍ وَ فِي يَدَيْكَ مَالٌ مِنْ مَالِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ أَنْتَ مِنْ خَزَائِنِهِ حَتَّى تُسَلِّمَهُ إِلَيَّ وَ لَعَلِّي أَلَا أَكُونَ شَرَّ وُلَاتِكَ لَكَ. وَ السَّلَامُ (1)؛ «همانا کاری که به عهده توست، طعمه ای برایت نیست؛ بلکه امانتی است بر گردنت و آن که تو را بدان کار گمارده، نگهبانی امانت را به عهده ات گذارده است و تو پاسخگوی آنی نسبت به آن که مرا دست توست. این حق برای تو نیست که در میان مردمان به استبداد و خود رایی عمل نمایی و به کاری دشوار جز با دستاویز محکم درآیی و در دست تو مالی از مالهای خدای عز و جل است و تو آن را خزانه داری تا آن را به من بسپاری. امید دارم برای تو بدترین والیان نباشم. والسلام.»

امیر مؤمنان (علیه السلام) در این نامه آن ذهنیت قدیمی و رایج از مفهوم حکومت را طرد میکند و در مقابل حکومت را چون امانتی مسؤولیت آور در دست حکمران معرفی می کند که پاسداری از آن و پاسخگویی در برابرش جزو حقوق مسلم امت بر گردن والی می باشد. و این مسؤولیت براساس نیابت الهی است؛ چرا که همه چیز از آن حق تعالی است.

در جای دیگر حضرت چنین فرموده است: «ان السلطان لامین الله فی الارض و مقيم العدل فی البلاد و العباد و وزعته فی الارض؛ همانا زمامدار، امین خدا در زمین و بر پا دارنده عدالت در جامعه و عامل جلوگیری از فساد و گناه در میان مردم است.» (2)

امام (علیه السلام) در این فرمایش بر فهم درست از حکومت و مدیریت سخت تاکید می نماید که کارگزاران حکومتش با دریافت صحیح از کارگزاری، بدین امر اهتمام ورزند. در عهدنامه مالک اشتر نیز چنین می نویسند: «لَا تَقُولَنَّ إِنِّي مُؤَمَّرٌ أَمْرٌ فَأُطَاعُ فَإِنَّ ذَلِكَ إِدْغَالٌ فِي الْقَلْبِ وَ مِنْهُكَّةٌ لِلدِّينِ وَ تَقَرُّبٌ مِنَ الْغَيْرِ؛ (3) مبادا بگویی من اکنون بر آنان مسلطم. از من فرمان دادن است و از آنان اطاعت کردن! که این عین راه یافتن فساد در دل و خرابی دین و نزدیک شدن تغییر و تحول (در قدرت) است.»

1- عدم اطاعت و فرمانبرداری از رهبری جامعه

الف - رهبران واقعی و الهی جامعه

بی شک هر جامعه ای نیازمند رهبر و امام است: «لَا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ؛ قطع؛ مردم - چه نیکوکار و چه بدکار به زمامدار نیازمندند.» ضرورت وجود رهبر دینی در راس یک حکومت اسلامی از مسلمات دین مبین اسلام است. اولین و والاترین رهبر، نبی مکرم اسلام (صلی الله علیه و آله) بوده است. ایشان پس از خود عترت (علیهم السلام) را رهبران امت اسلامی و در حدیث مستند و متواتر ثقلین آنان را همتا و عدل واقعی قرآن کریم معرفی کردند.

در همین راستا امام علی (علیه السلام) اهل بیت (علیهم السلام) را جایگاه اسرار الهی و اساس و پایه دین معرفی می نماید: «هُمْ مَوْضِعُ سِرِّهِ وَ لَجَأُ أَمْرِهِ وَ عَيْبَةُ عِلْمِهِ وَ مَوْئِلُ حُكْمِهِ وَ كُھُوفُ كُتُبِهِ وَ جِبَالُ دِينِهِ بِهِمْ أَقَامَ انْجِنَاءَ ظَهْرِهِ وَ أَذْهَبَ انْتِعَادَ فَرَائِصِهِ (4)؛ آل پیغمبر (صلی الله علیه و آله) جایگاه اسرار خدایند و پناهگاه فرمانش، ظرف علم اویند و مرجع احکامش، پناهگاه کتاب های خدایند و کوه های استوار دین او، خدا به وسیله آنان خمیدگی پشت دین را راست کرد و ارزشهای وجود آن را از میان برد.»

در جایی دیگر حق و شایستگی امامت و وصایت را مختص آنان برمی شمرد: «لَا يَقَاسُ بآلِ مُحَمَّدٍ (صلی الله علیه و آله) مِنْ هَذِهِ الْأُمَمِ أَحَدٌ وَ لَا يُسَوَّى بِهِمْ مَنْ جَرَتْ نِعْمَتُهُمْ عَلَيْهِ أَبَدًا هُمْ أَساسُ الدِّينِ وَ عِمَادُ الْيَقِينِ. إِلَيْهِمْ يَفِيءُ الْغَالِي وَ بِهِمْ يَلْحَقُ التَّالِي. وَ لَهُمْ خَصَائِصُ حَقِّ الْوِلَايَةِ وَ فِيهِمُ الْوَصِيَّةُ وَ الْوَرَاثَةُ (5)؛ در این امت هیچ کس را با آل محمد (صلی الله علیه و آله) مقایسه نتوان کرد و کسانی را که مرهون نعمتهای ایشان اند با ایشان برابر نتوان داشت. آل محمد (صلی الله علیه و آله) اساس و پایه دین و ستون ایمان و یقین هستند. دور افتادگان از راه حق به آنان رجوع کرده و واماندگان به ایشان ملحق می شوند، خصایص امامت در آنان جمع و حق ایشان است و بس. و درباره آنان وصیت (رسول اکرم صلی الله علیه و آله) و ارث بردن (از آن وجود محترم) ثابت است.» حضرت (علیه السلام) درباره دو یادگار بجا مانده از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و نیز ویژگیهای آنان چنین می فرماید: «وَ خَلَفَ فِيْنَا رَايَةَ الْحَقِّ، مَنْ تَقَدَّمَهَا مَرَقَ وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا زَهَقَ وَ مَنْ لَزِمَهَا لَحِقَ... (6)؛ پیامبر (صلی الله علیه و آله) پرچم حق را در میان ما به یادگار گذارد؛ پرچی که هرکس از آن پیشی گیرد، از دین خارج شود و آن کس که عقب بماند، هلاک گردد و هرکس که از آن جدا نشود، به او رسد.»

شارحان نهج البلاغه از شیعه و سنی گفته اند که مقصود از «رایت حق»، ثقلین یعنی قرآن و عترت است. (7) مسلم است که اگر امت اسلامی عترت (علیهم السلام) را رهبران جامعه و امامان خویش برمی گزیدند، هرگز دچار شکست و سرگردانی نمی شدند. عترت (علیهم السلام) چون چشمه های زلالی هستند که با سرعت هرچه تمامتر باید به سوی آنها شتافت: «فاین یتاه بکم، بل کیف تعمهون و بینکم عترة نبیکم و هم ازمة الحق و اعلام الدین و السنة الصدق فانزلوهم باحسن منازل القرآن، وردوهم ورود الهیم العطاش (8)؛ باز گمراهانه به کجا می

روید؟ چرا سرگردان هستید؟ در حالی که عترت پیامبرتان در میان شماست، آنها زمامهای حق، پرچمهای دین و زبانهای صدق هستند؛ آنها را در بهترین جایی که قرآن را در آن حفظ می کنید، جای دهید و همچون تشنگانی برای سیراب شدن به سرچشمه زلال آنان هجوم آورید.»

ابن ابی الحدید، عالم سنی مذهب و شارح بزرگ نهج البلاغه، در ذیل این خطبه به حدیث ثقلین اشاره و با آیه تطهیر تأکید بر تعیین الهی عترت (علیهم السلام) می کند. و آنگاه به شرح عبارت «ازمة الحق» می پردازد. وی در ادامه این مطلب می نویسد: در عبارت «فانزلوهم باحسن منازل القرآن» سری بزرگ است. این بدین معناست که مکلفان را امر کرد که دقیقاً در تجلیل، انقیاد و تعظیم در برابر عترت (علیهم السلام) و نیز اطاعت اوامرشان، آنان را جاری مجرای قرآن قرار دهید؛ یعنی با تمسک و تعظیم عترت، آنان را در قلب و سینه خود جای دهید؛ همان جا که قرآن را جای می دهید. یا شاید منظور آن باشد که در بهترین جایگاههایی که قرآن برای آنها مشخص کرده است، آنان را جای دهید. (9)

در عبارت «وردوهم ورود الهیم العطاش» نیز این تبعیت روشنتر بیان شده است. گفته اند: «وردوهم» از «ورد» می باشد به معنای حضور نزد آب نوشیدنی و «هیم العطاش» نیز به معنای شتر عطشان است. منظور از عبارت این است که در گرفتن علم و دین از اهل بیت (علیهم السلام) حریص باشید بمانند حرص شتران عطشانی که به آب می رسند. (10)

در اطاعت آنان حتی گامی پس و پیش از آنان هم، خسرانی جبران ناپذیر است و سبب انحراف از جاده هدایت می شود: «انظروا اهل بیت نبیکم، فالزموا سمتهم و اتبعوا اثرهم، فلن یخرجوکم من هدی و لن یعیذوکم فی ردی؛ فان لبذوا فالبدوا و ان نهضوا فانهضوا، و لا تسبقوهم فتضلوا و لا تتأخروا عنهم فتلهکوا (11)؛ به اهل بیت پیامبرتان بنگرید، از آن سمت که آنان گام برمی دارند، منحرف نشوید و قدم به جای قدمشان بگذارید، آنها هرگز شما را از جاده هدایت بیرون نمی برند و به پستی و هلاکت باز نمی گردانند. اگر سکوت کنند، سکوت کنید و اگر قیام کردند قیام کنید، از آنان پیشی نگیرید که گمراه می شوید، از آنان عقب نمانید که هلاک می گردید.» بنابراین رهبران و حاکمان حقیقی امت و جامعه اسلامی، ائمه اطهار (علیهم السلام) هستند. وجود آنان چون ستون است که اگر حفظ شود، ساختمان از خطرات در امان است.

ب - نقش رهبری در زمان غیبت

در زمان غیبت امام معصوم (علیه السلام)، حاکم جامعه ولی فقیه زمان است که فرمودند: «فانهم حجتی علیکم و انا حجة الله؛ او حجت من بر شماست و من حجت خدایم» لذا ولی فقیه نماینده معصوم (علیه السلام) در زمان غیبت ایشان و مجری فرامین الهی به واسطه ایشان است.

نقش رهبر و جامعه از چنان اهمیتی برخوردار است که ضرورت وجود او در متون دینی ما مورد تصریح و تأکید فراوان قرار گرفته است: «الإمامة نظاماً للأمة و الطاعة تعظيماً للإمامة (12)؛ امامت نظام امت، و اطاعت از رهبری، بزرگداشت و حفظ امامت است»؛ یعنی اگر امت بی امام باشد، دارای انسجام و هماهنگی نمی گردد. حاکم جامعه اسلامی چون رشته تسبیح می ماند که دانه های آن را در کنار هم حفظ می کند: «مکان القیم بالأمر

مَكَانُ النَّظَامِ مِنَ الْخَزَرِ يَجْمَعُهُ وَ يَضُمُّهُ: فَإِنْ انْقَطَعَ النَّظَامُ تَفَرَّقَ الْخَزَرُ وَ ذَهَبَ، ثُمَّ لَمْ يَجْتَمِعْ بِحَذَا فِيرَهُ أَبَدًا؛

جایگاه رهبر چونان ریسمانی محکم است که مهره ها را متحد ساخته و به هم پیوند می دهد. اگر این رشته از هم بگسلد، مهره ها پراکنده و هرکدام به سویی خواهند افتاد و هرگز جمع آوری نخواهند شد. بنابراین نقش رهبر یک امت جلوگیری از پراکندگی و تشتت افراد جامعه و ایجاد وحدت میان آنها در صورت بروز هرگونه اختلافی است. روشن است جامعه ای که می خواهد از هم فروپاشد، ابتدا به سمت تفرقه و اختلاف سوق می یابد؛ لذا طرح ریزیهای دقیق دشمنان پیوسته بر این متمرکز است که میان آحاد جامعه اسلامی اختلاف و تفرقه بیندازند و از آنجا که با وجود رهبری و ایفای نقش مذکور، این طرح به فرجام نخواهد رسید، پیکان حملات آنان به سوی رهبری نشانه می رود. از اینرو شاهد طرح شبهاتی چون ایجاد مقایسه ای یکسان میان رهبر دینی و نقش یک دیکتاتور سلطنت طلب در راس یک حکومت هستیم. لذا از یک نظام اسلامی با رهبری دینی یک جامعه تحت استبداد رای یک مستبد می سازند.

حاکم و رهبر جامعه اسلامی زمانی می تواند جایگاه خود را در جامعه عمق بخشد که آحاد آن جامعه، نقش وی را به عنوان نماینده امام معصوم (علیه السلام) در زمان غیبت بپذیرند و از عمق جان دستوراتش را فرمان برند. در طول تاریخ اسلام، هر زمان که نقش رهبر جامعه اسلامی - چه امام معصوم (علیه السلام) و چه نمایندگان ایشان - از جانب امت اسلامی جدی گرفته نشده و اوامر و فرامین وی چنانکه شایسته است مورد پذیرش آنان قرار نگرفته است، به سقوط و انزوای آن جامعه منجر شده است.

علت اصلی انحراف کوفیان در زمان امام علی (علیه السلام)، عدم اطاعت ایشان از امام خود می باشد که به بروز و ظهور پیشامدهای ناگواری انجامید که شکست حتمی آنان را تا سالهای بعد از امام (علیه السلام) به دنبال داشت. بلکه می توان گفت از آن پس دروازه خوشبختی به روی آنان بسته شد. به قدرت رسیدن کسانی چون حجاج بن یوسف ثقفی - که حضرت پیش از او به این پیشامد اشاراتی می نماید و قتلها و خونریزیهای فراوان او که انسان از یادآوری آن شرم دارد و پیامد آن تثبیت قدرت و حکومت معاویه و واگذار کردن آن به یزید ملعون و بی تفاوت شدن مردم کوفه و فجایع کربلا همگی برگرفته از همان نافرمانیهایی است که امت جامعه علوی در قبال امام خود انجام داد: «لَقَدْ كُنْتُ أَمْسِي أَمِيرًا فَأَصْبَحْتُ الْيَوْمَ مَأْمُورًا وَ كُنْتُ أَمْسِي نَاهِيًا فَأَصْبَحْتُ الْيَوْمَ مَنْهِيًا وَ قَدْ أَحْبَبْتُمُ الْبَقَاءَ وَ لَيْسَ لِي أَنْ أَحْمِلَكُم عَلَى مَا تَكْرَهُونَ (13)»؛ دیروز فرمانده امیر شما بودم، ولی امروز فرمانم می دهند، دیروز بازدارنده بودم و امروز مرا بازمی دارند، شما زنده ماندن را دوست دارید و من نمی توانم شما را به راهی که دوست ندارید، اجبار کنم.»

در جای دیگر از نقش خویش به عنوان رهبر جامعه و عملکرد جامعه در برابر ایشان سخن می گوید: «ایها الناس انی قد بثت لکم المواعظ الی وعظ الانبیاء بها امهم و ادیت الیکم ما ادت الاوصیاء الی من بعدهم، و ادبتکم بسوطی فلم تستقیموا، و حدودکم بالزواج فلم تستوسقوا. لله انتم! انتوقعون اماما غیر یطابکم الطریق و یرشدکم السبیل؟ الا انه قد ادبر من الدنیا ما کان مقبلا و اقبل منها ما کان مدبرا، و ازمع الترحال عباد الله الاخیر، و باعوا قلیلا من الدنیا لا یبقی بکثیر من الاخرة لا یفنی (14)»؛ ای مردم! من پند و اندرزهایی که پیامبران در میان امتهای خود داشتند، در میان شما نشر دادم و وظایفی که جانشینان پیامبران گذشته در میان مردم خود به انجام رساندند، تحقق بخشیدم. با تازیه شما را ادب کردم نپذیرفتید، به راه راست نرفتید و با هشدارهای فراوان شما را خواندم، ولی شما جمع نشدید. شما را به خدا! آیا منتظرید رهبری جز من با شما همراهی کند و راه حق را به شما نشان دهد؟ آگاه باشید! آنچه از دنیا روی آورده بود پشت کرد و آنچه پشت کرده بود روی آورد و بندگان

نیکوکار خدا آماده کوچ کردن شدند، و دنیای اندک و فانی را با آخرت جاویدان تعویض کردند.»

حضرت سقوط حکومت خود را پیش بینی و به دنبال آن علت این اضمحلال را نیز بیان می فرماید: «مَا هِيَ إِلَّا الْكُوفَةُ، أَقْبَضُهَا وَ أَبْسَطُهَا، إِنَّ لَمْ تَكُونِي إِلَّا أَنْتِ، تَهْبُ أَعَاصِيرُكَ فَقَبَحَكَ اللَّهُ! (15)؛ اکنون جز شهر کوفه در دست من باقی نمانده است که آن را بگشایم یا ببندم، ای کوفه اگر فقط تو برای من باشی در برابر اینهمه مصیبتها و طوفانها، چهره ات زشت باد!»

آنگاه فرمود: به من خبر رسیده که بسر بن اوطاة (16) بر یمن تسلط یافته است. سوگند به خدا می دانستم که مردم شام بزودی بر شما غلبه خواهند کرد.

و به دنبال این سخن افراد خویش و معاویه را مقایسه می کند:

1- آنها در یاری کردن باطل خود وحدت دارند و شما در دفاع از حق متفرقید.

2- شما امام خود را در حق نافرمانی کرده و آنها امام خود را در باطل فرمانبردارند.

3- آنها نسبت به رهبر خود امانتدار و شما خیانتکارید.

4- آنها در شهرهای خود به اصلاح و آبادانی مشغولند و شما به فساد و خرابی.

اگر من کاسه چوبی آب را به یکی از شما امانت دهم می ترسم که بند آن را بدزدید.

امام (علیه السلام) چنان از امت خود بیمناک است که حتی به اندازه سپردن کاسه ای چوبی هم، به آنان اطمینان ندارد، چه رسد به پیروی و اطاعت محض آنان. و این نهایت غربت و مظلومیت امام (علیه السلام) است. حضرتش در ادامه چنین شکوه سر می دهد؛ خدایا! من این مردم را با پند و تذکرها خود خسته کردم و آنها نیز مرا خسته نمودند. آنها از من به ستوه آمدند و من از آنان به ستوه آمده، دل شکسته ام. به جای آنان افرادی بهتر به من مرحمت فرما و به جای من بدتر از من به آنها مسلط کن! خدایا دلهای آنان را آنچنان که نمک در آب حل می شود، آب کن! به خدا سوگند، دوست داشتم به جای شما کوفیان، هزار سوار از بنی فراس بن غنم (17) می داشتم.

امام امت چونان محور آسیاب می باشد که همواره افراد به دور او در گردش منظم هستند، به طوری که نایستی هریک از مدار خود انحراف یابد که زیربنای آن فرو ریزد: «وَ إِنَّمَا أَنَا قُطْبُ الرَّحَى تَدُورُ عَلَيَّ وَ أَنَا بِمَكَانِي فَإِذَا فَارَقْتُهُ اسْتَحَارَ مَدَارُهَا وَ اضْطَرَبَ ثِقَالُهَا هَذَا لَعَمْرُ اللَّهِ أَلَرَأَيْتِ السُّوءَ...؟؛ من چونان محور سنگ آسیاب باید بر جای خود استوار بمانم تا همه امور کشور، پیرامون من و به وسیله من به گردش درآید، اگر من از محور خود دور شوم، مدار آن بلرزد و سنگ زیرین آن فرو ریزد.»

پیروی از امام و رهبری، امت را از حیرت و سرگردانی در بحرانیهای حوادث باز می دارد تا نسبت به زمانه خویش و

حوادث آن هشیار بوده راه را از بیراهه تمیز دهند، همانطور که قوم بنی اسرائیل به واسطه تبعیت نمودن از

اوامر حضرت موسی (علیه السلام) به حیرت و سرگردانی دچار گشتند: «...لَكِنَّكُمْ تَهْتُمُ مَتَاهَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ لَعَمْرِي لَيُضَعَفَنَّ لَكُمْ التَّيُّهُ مِنْ بَعْدِي أَضْعَافًا بِمَا خَلَفْتُمْ الْحَقَّ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ وَ قَطَعْتُمْ الْأَدْنَى وَ وَصَلْتُمْ الْأَبْعَدَ وَ اعْلَمُوا أَنَّكُمْ إِنْ اتَّبَعْتُمْ الدَّاعِيَ لَكُمْ سَلَكَ بِكُمْ مِنْهَاجَ الرَّسُولِ وَ كُفَيْتُمْ مَوْنَةَ الْإِعْتِسَافِ وَ تَبَذَلْتُمْ الثَّقَلَ الْفَادِحَ عَنِ الْأَعْنَاقِ»

(18)؛ اما چونان امت بنی اسرائیل در حیرت و سرگردانی فرو رفتید. به جانم سوگند سرگردانی شما پس از من

بیشتر خواهد شد؛ چرا که به حق پشت کردید و از نزدیکان پیامبر (صلی الله علیه و آله) بریده، به بیگانه ها

نزدیک شدید. آگاه باشید! اگر از امام خود پیروی می کردید، شما را به راهی هدایت می کرد که رسول خدا (صلی

الله علیه و آله) رفته بود، و از اندوه بیراهه رفتن در امان بودید و بار سنگین مشکلات را از دوش خود برمی

ج - حقوق متقابل مردم و رهبری

امام و امت در یک جامعه، حقوقی بر گردن یکدیگر دارند که با رعایت آن، جامعه رشد و شکوفایی خود را به سوی صلاح و سعادت خواهد داشت. این حقوق از یک طرف وظایف امت را در قبال رهبر مشخص می کند و از طرف دیگر جایگاه ویژه رهبر را در سوق دادن جامعه به سوی کمال نشان می دهد: ایها الناس، ان لی علیکم حقا، و لکم علی حق: فاما حقکم علی: 1- فالنصيحة لکم؛ 2- و توفير فيئکم علیکم؛ 3- و تعلیمکم کیلا تجهلوا؛ 4- و تادیبکم کیما تعلموا (19)؛ «ای مردم مرا بر شما و شما را بر من حقی واجب شده است؛ حق شما بر من: 1- آنکه از خیرخواهی شما دریغ نوزم؛ 2- بیت المال را میان شما عادلانه تقسیم کنم؛ 3- شما را آموزش دهم تا بی سواد و نادان نباشید؛ 4- و شما را تربیت کنم تا راه و رسم زندگی را بدانید.»

و اما حقی علیکم: 1- فالوفاء بالبيعة؛ 2- و النصيحة (20) فی المشهد و المغیب؛ 3- و الاجابة حین ادعوکم؛ 4- والطاعة حین آمرکم؛ «و اما حق من بر شما این است که: 1- به بیعت با من وفادار باشید؛ 2- در آشکار و نهان برایم خیرخواهی کنید؛ 3- هرگاه شما را فرا خواندم اجابت کنید؛ 4- و فرمان دادم، اطاعت کنید.»

آنچه بیش از همه چیز اهمیت دارد جنبه اطاعت پذیری جامعه نسبت به اوامر رهبر جامعه اسلامی است که ثبات اجتماعی لازم را در پی داشته آن را از گزند حملات پنهان و پیدای دشمنان باز می دارد. دو قسمت آخر کلام امام (علیه السلام) دقیقا بیانگر همین جنبه می باشد. این اطاعت محض همواره جامعه اسلامی را زنده و پویا و هوشیار نگه داشته و از حيله های مکارانه دام گستران جامعه اسلامی پرده برمی دارد.

از طرف دیگر با این اطاعت و تبعیت محض، زمینه رشد و تعالی افراد به سوی اهداف مورد نظر اسلام برای سعادت انسان بدرستی آماده می گردد. با پدید آمدن این حالت هم استعدادهای علمی به شکوفایی می رسند و هم استعدادهای اخلاقی بشر تربیت و تزکیه می یابند؛ همان رسالتی که پیامبران داشتند: هو الذی بعث فی الامیین رسولا منهم یتلوا علیهم آیاته و یزکیهم و یعلمهم الکتاب و الحکمة. . . (21)

روشن است که تعلیم و تزکیه دو رسالت حقیقی پیامبر (صلی الله علیه و آله) بوده است که در آیه کاملا تصریح گشته و هدف بعثت ایشان هم بر این دو محور بوده است. کلام امام علی (علیه السلام) در بیان حقوق مردم برایشان نیز دقیقا بر این نکته مشعر است که علاوه بر آموزش تعلیم، تربیت و به عبارتی تزکیه آنان را عهده دار می باشد.

بنابراین امامت و رهبری نظم دهنده جامعه و اطاعت از آن سبب حفظ آن رسالت است: و الامامة نظاما للامة و الطاعة تعظیما للامامة؛ (22) «امامت نظام امت و طاعت از رهبری بزرگداشت و حفظ امامت است.

بنابراین از مجموع آنچه گذشت می توان فهمید که وجود امام و رهبر برای یک جامعه اسلامی از ضروریات مسلم دین اسلام است و در نتیجه بروز هرگونه خدشه در این امر موجبات سقوط و انحطاط جامعه را فراهم می آورد؛ لذا تقویت رهبری وظیفه آحاد امت جامعه اسلامی است و این تقویت جز با پیروی از مقام فوق، عملی نمی گردد. و چنانچه جامعه اسلامی به سوی تضعیف این مقام پیش رود، انحراف و سقوط جامعه حتمی است همانطور که

پس از رحلت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) جامعه اسلامی دچار مشکلات لاینحلی گشت که درمان آن حتی سالهای بعد هم عملی نشد.

2- اختلاف و تفرقه

تفرقه و تشتت از مهمترین عوامل انقراض حکومتهاست. آنگاه که قلوب با هر گرایش سیاسی و حزبی با هم یکی شود و زبانها یک چیز بخواهند و دستها با هم بالا روند، می توان انتظار داشت در جامعه ای می توانند تحولات بنیادین پدید آورند و نظام حکومتی را کاملاً تغییر دهند.

اسلام از آغاز ظهور، تلاش خود را بر اتحاد و اتفاق مسلمانان متمرکز کرده است: و اعتصموا بحبل الله جميعاً و لا تفرقوا و اذكروا نعمت الله عليكم اذ كنتم اعداء فالف بين قلوبكم فاصبحتم بنعمته اخواناً. . . (23)؛ «همه به ریسمان - دین - خدا چنگ زنید و متفرق نشوید و نعمت خدا را به یاد آورید که با هم دشمن بودید، خداوند در قلوب شما الفت و وحدت گرایی را ایجاد نمود و به وسیله نعمت او با هم برادر شدید. . .»

خداوند متعال تفرقه و تشتت را بشدت نهی کرده است: و لا تكونوا كالذين تفرقوا و اختلفوا من بعد ما جاءهم البينات و اولئك لهم عذاب عظیم (24)؛ «و مانند کسانی نباشید که بعد از آمدن دلایل روشن، راه تفرقه و اختلاف را پیش گرفتند. آنان گرفتار عذاب دردناک شوند.»

قرآن مجید از وحدت و ارتباط قلوب با یکدیگر به عنوان رمز فلاح و رستگاری یاد کرده می گوید: یا ایها الذین آمنوا اصبروا و صابروا و رابطوا و اتقوا الله لعلکم تفلحون (25)؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید، شکیبا باشید و دیگران را به شکیبایی فراخوانید. صبر داشته باشید و با یکدیگر پیوسته و مرتبط باشید و تقوای الهی را پیشه کنید. باشد که رستگار شوید.»

اختلاف و تشتت قلوب و آرا سبب سستی و ضعف نیرو و قدرت مؤمنان می گردد؛ از این رو به مؤمنان توصیه می شود، زیر پرچم اسلام درآمده امر خدای متعال و رسول او را بدون هیچ عذری پذیرا باشند: اطیعوا الله و رسوله و لا تنازعوا فتفشلوا و تذهب ریحکم (26)؛ «خدا و رسول او را اطاعت کنید و درگیری و نزاع نکنید که سست می شوید و قدرتتان زایل می شود.»

امام علی (علیه السلام) یکی از علل شکست کوفیان را بروز تفرقه و حزبگرایی در میان آن می داند: الا و انکم قد نفقتم ایدیکم من حبل الطاعة. . . فان الله سبحانه تعالی قد امتن علی جماعة هذه لامة فیما عقد بینهم من جهل هذه الالفه التي ينتقلون فی ظلها و یاوون الی کنفها، بنعمة لا یصرف احد من المخلوقین لها قيمة لانها ارجح من کل ثمن. . . و اعلموا انکم صرتم بعد الهجرة اعراباً و بعد الموالاة احزاباً. . . (27)؛ «آگاه باشید هم اکنون دست از رشته اطاعت کشیدید و با زنده کردن ارزشهای جاهلیت دژ محکم الهی را درهم شکستید، درحالی که خداوند بر این امت اسلامی بر «وحدت و برادری» منت گذارده بود که در سایه آن زندگی کنند، نعمتی بود که هیچ ارزشی نمی توان همانند آن تصور کرد. . . بدانید که پس از هجرت دوباره چونان اعراب بادیه نشین شده اید و پس از وحدت و برادری به احزاب گوناگون تبدیل شده اید. از اسلام تنها نام آن و از ایمان جز نشانی نمی شناسید. امام (علیه السلام) در این کلام نورانی به چند عامل مهم در انحراف و سقوط مردم کوفه و امت اسلامی، اشاره می فرماید:

1- عدم اطاعت از رهبری

2- زنده کردن ارزشهای جاهلی و کم رنگ کردن ارزشهای اسلامی

3- از بین رفتن وحدت و برادری میان خود و از دست دادن ارزش تالیف قلوب

4- حزب گرایی و چند دستگی

5- فسخ ارزشهای اسلامی و باقی ماندن نام اسلام

هریک از علل فوق، همچون حلقه زنجیر به هم پیوسته اند. جای تعجب آنجاست که شاهد پراکندگی اهل حق در دفاع از حق و استواری اهل باطل بر حمایت از باطل خود باشیم. این غصه ای بس دردناک است که در زمان حضرت بارها از زبان مبارک ایشان خطاب به مردم شنیده شد: فیا عجباً! عجباً و الله یمیت القلب و یجلب الهم من اجتماع هؤلاء القوم علی باطلهم و تفرقکم عن حقکم! فحقاً لکم و ترحاً، حین صرتم غرضاً یرمی! (28). . . ؛ «شگفتا! شگفتا! به خدا سوگند این واقعیت قلب انسان را می میراند و دچار غم و اندوه می کند که شامیان در باطل خود وحدت دارند و شما در حق خود متفرقید. زشت باد روی شما و از اندوه رهایی نیابید که آماج تیر بلا شدید. . .»

« . . به من خبر رسیده که «بسرین ارطاة» بر یمن تسلط یافته است، سوگند به خدا می دانستم که مردم شام بزودی بر شما غلبه خواهند کرد؛ زیرا آنها در یاری کردن باطل خود وحدت دارند و شما در دفاع از حق متفرقید!» (29)

بنابراین عامل پیروزی در کثرت یا قلت جمعیت نیست بلکه اتحاد و استقامت در راه آرمان و هدف است: . . و العرب الیوم و ان کانوا قلیلاً، منهم کثیرون بالاسلام، عزیزون بالاجتماع! فکن قطباً و استدر الرحا بالعرب (30)؛ «عرب امروز گرچه از نظر تعداد اندک اما با نعمت اسلام فراوانند و با اتحاد و هماهنگی عزیر و قدرتمندند.» خداوند متعال دلهای مسلمانان را به جهت ایمان آوردن به پروردگار متعال به هم نزدیک فرمود که اگر تمام ساکنان زمین می خواستند چنین الفتی را در قلوب مؤمنین بوجود آورند نمی توانستند چنین کنند: «و الف بین قلوبهم لو انفقت ما فی الارض جميعاً ما الفت بین قلوبهم و لكن الله الف بینهم انه عزیز حکیم.» (31) وحدت و اتحاد نعمت ارزشمند و عظیمی است که خدای تعالی به مسلمانان عطا کرد و آنان نیز باید منزلت و قدر این لطف الهی را بشناسند و به هر بهایی آن را از دست ندهند که: لئن شکرتم لازیدنکم ولئن کفرتم ان عذابی لشدید (32)؛ «اگر شکر نعمت بجای آرید بر نعمت شما می افزایم و اگر کفران کنید به عذاب شدید گرفتار می کنم.»

3- دنیاطلبی

توجه به دنیا و مظاهر دنیوی و اندوختن مال و ثروت از جمله عوامل سقوط و انحطاط دولتها بوده است. دنیاطلبی و دنیاگرایی ممکن است در دو حوزه اساسی نمود داشته باشد:

1- حوزه سران و دولتمردان جامعه

2- حوزه افراد جامعه

دنیاطلبی سران شکاف عظیمی بین آنان و افراد جامعه پدید می آورد؛ به طوری که قشر مستضعف امت اسلامی سردمداران خویش را تافته جدا بافته پنداشته و کم کم از یاری و حمایت آنان دست برمی دارند و از طرفی این صفت ناپسند از دلسوزان آنان منفعت طلبانی می سازد که هیچگاه رنج و درد اقشار ضعیف جامعه خویش را درک نمی کنند.

پرهیز پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و امام علی (علیه السلام) و دیگر ائمه اطهار (علیهم السلام) از دنیاگرایی و دنیاطلبی و همنشینی آنان با تهیدستان و نیازمندان نه از باب فقر و عدم توانایی در به دست آوردن ثروت، که به جهت درک رنج مردم ناتوان بود.

قرآن مجید گاهی از سران زیاده طلب یک قوم به عنوان «ملا» یاد نموده و آنان را مسؤول طغیان و کفر می داند: «و قال الملا من قومه الذين كفروا و كذبوا بقاء الاخرة و اترفناهم فی الحیوة الدنيا ما هذا الا بشر مثلكم (33)». . «و سران قوم او همانها که کافر شدند و دیدار قیامت را تکذیب کردند و در زندگی دنیا آنها را خوش قرار دادیم و گفتند: این چیزی جز یک انسان مانند شما نیست. . .»

حضرت موسی (علیه السلام) به درگاه الهی می نالد: ربنا انک اتیت فرعون و ملاه زينة و اموالا فی الحیوة الدنيا ربنا لیضلوا عن سبیلک. . . (34)؛ «خدایا به فرعون و سران حکومتی و اطرافیان او زینت و ثروت دادی تا مردم را از راه تو گمراه کنند. . .»

واژه دیگری که قرآن برای دنیاطلبان مذموم به کار برده است، «مترف» یا اشتقاق آن است: و ما ارسلنا فی قریة من نذیر الا قال مترفوها انا بما ارسلتم به کافرون و قالوا نحن اکثر اموالا و اولادا و ما نحن بمعذبین (35)؛ «و هیچ پیامبری را به سرزمینی نفرستادیم مگر اینکه «خوشگذرانان» آن دیار گفتند: ما به آنچه شما برایش فرستاده شده اید کافر هستیم و ما دارای اموال و اولاد بیشتری هستیم و ما عذاب نخواهیم شد. و اذا اردنا ان نهلك قریته امرنا مترفیهما ففسقوا فیها محق علیها القول فدمرناها تدمیرا (36)؛ «و وقتی اراده می کنیم مردم سرزمینی را نابود کنیم، ثروتمندان خوشگذران آن را امر می کنیم گناه کنند سپس حکم (نابودی) آنها می رسد و محقق می شود، پس بتحقیق آنها را نابود می کنیم.»

امام علی (علیه السلام) نیز فرمانداران را از مرفه طلبی و دنیاگرایی و اشرافیت نهی می کردند و بدقت مراقب آنان بودند. پس در نامه ای به یکی از فرمانداران خود - عثمان بن حنیف - می نویسند: اما بعد، یابن حنیف! فقد بلغنی ان رجلا من فتية اهل البصرة دعاك الى مادية خاسرعت اليها تستطاب لك الالوان و تنقل اليك الجنان. و ما ظننت انک تجیب الی طعام قوم عائلهم مجفو و غنیهم مدعوا. فانظر الی ما تقضمه من هذا المتضم (37)؛ «ای پسر حنیف! به من گزارش داده اند که مردی از سرمایه داران بصره تو را به میهمانی خویش فراخوانده و تو به سوی آن شتافته ای. خوردنیهای رنگارنگ برای تو آورده و کاسه های پر غذا پی در پی جلوی تو نهاده اند؛ گمان نمی کردم میهمانی مردمی را بپذیری که نیازمندانشان با ستم محروم شده و ثروتمندانشان بر سر سفره دعوت شده اند، اندیشه کنی کجایی و بر سر کدام سفره می خوری؟»

آنگاه امام (علیه السلام) از سیره خویش در این راه سخن می گویند: «آگاه باش هر پیروی را امامی است که از او پیروی می کند، و از نور دانشش روشنی می گیرد. آگاه باش! امام شما از دنیای خود به دو جامه فرسوده و دو قرص نان رضایت داده است. بدانید که شما توانایی چنین کاری را ندارید، اما با پرهیزکاری و تلاش فراوان و پاکدامنی و راستی مرا یاری دهید. پس به خدا سوگند! من از دنیای شما طلا و نقره ای نیندوخته، و از غنیمتهای آن چیزی ذخیره نکرده ام، بر دو جامه کهنه ام نیفزودم و از زمین دنیا حتی یک وجب را در اختیار نگرفتم و دنیای شما در چشم من از دانه تلخ درخت بلوط ناچیزتر است. . .»

من اگر می خواستم، می توانستم از غسل پاک و از مغز گندم و بافته های ابریشم برای خود غذا و لباس فراهم کنم؛ اما هیئات که هوای نفس بر من چیره گردد و حرص و طمع مرا وا دارد که طعامهای لذیذ برگزینم؛ در حالی که در حجاز یا یمامه کسی باشد که به قرص نانی نرسد و یا هرگز شکمی سیر نخورد، یا من سیر بخوابم و

پیرامونم شکمهایی که از گرسنگی به پشت چسبیده و جگرهای سوخته وجود داشته باشد. . . .
آیا به همین رضایت دهم که مرا امیرالمؤمنین خوانند و در تلخیهای روزگار با مردم شریک نباشم و در سختیهای زندگی الگوی آنان نگردم؟

آفریده نشدم که غذاهای لذیذ و پاکیزه مرا سرگرم سازد؛ چونان حیوان پرواری که تمام همت او علف و یا چون حیوان رها شده که شغلش چریدن و پرکردن شکم بوده و از آینده خود بی خبر است! . . .
توجه و تعمق در همین بیانات نورانی درس بزرگی برای همه کارگزاران و متولیان جامعه اسلامی است که با تاسی به مولایشان (علیه السلام) از زخارف دنیوی دوری جویند و در فکر کسانی باشند که حتی قرص نانی برای خوردن ندارند؛ در اینصورت است که احساس همدردی و دلسوزی در آنان تحریک شده و در پی رفع مشکلات جامعه می افتند. در ادامه همین خطبه امام (علیه السلام) حیلها و نیرنگهای دنیا را بیان می کنند و با دعوت به اندیشیدن در احوالات آنان که به گور رفته و دنیا را واگذارده اند، هشدار لازم را جهت دوری از دنیا می دهد و آنگاه از وضعیت خویش در دنیا می گوید که چگونه مهار دنیا در دستان اوست نه مهار او در دست دنیا و در نهایت می فرماید: «پس، از خدا بترس ای پسر حنیف! و به قرصهای نان خودت قناعت کن تا تو را از آتش دوزخ رهایی بخشد.»

توجه به زخارف دنیوی علاوه بر آثار سوء فردی سبب انحراف افراد جامعه به سوی دنیا گرایی و در نتیجه ویرانی جامعه می گردد؛ و انما یؤتی خراب الارض من اعواز اهلها، و انما یعوز اهلها لاشراف انفس الولاة علی الجمع. . .
(38)؛ «اما ویرانی زمن (کشور) تنها به این علت است که کشاورزان و صاحبان زمین فقیر می شوند و بیچارگی و فقر آنها به خاطر آن است که زمامداران به جمع اموال می پردازند و . . .»
حضرت در طول زمامداری خویش پیوسته غیر از نکوهش دنیا و رابطه خود با آن و نیز تذکر به زمامداران خویش مبنی بر دوری جستن از ثروت اندوزی و دنیاگریزی، با یادآوری چگونگی زندگی و سلوک پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و دیدگاه ایشان نسبت به دنیا سخن می گویند. (39)

حوزه دوم: مردم و دنیاطلبی

بدیهی است نه تنها گرایش سردمداران به سوی ثروت اندوزی و دنیاطلبی مذموم است بلکه اگر این مشکل دامنگیر امت اسلامی هم گردد خطرزا بوده و باعث شکست و انحطاط حکومت اسلامی می شود.
حضرت در خطبه 133 در بیان علل سقوط مردم و جامعه به چند عامل اشاره می فرماید؛ از جمله به جمع آوری ثروت در این بین اشاره می فرماید: و تعادیتم فی کسب الاموال؛ «و در جمع آوری ثروت به دشمنی پرداختید.»
اگر امتی پس از دنیا گریزی، دچار تغییر و دگرگونی گشت و به جای پرداختن به ارزشهای معنوی به دنیا روی آورد، به بیان حضرت از سعادت و رستگاری بی بهره خواهند ماند: «فان الناس قد تغیر کثیر منهم عن کثیر من خطهم، فمالوا مع الدنيا و نطقوا بالهوی و انی نزلت من هذا الامر منزلا معجبا. . . (40)؛ «همانا بسیاری از مردم تغییر کردند و از سعادت و رستگاری بی بهره ماندند، به دنیا پرستی روی آورده از روی هوای نفس سخن گفتند. کردار اهل عراق مرا به شگفتی وا داشته است که مردمی خودپسند در چیزی گرد آمدند، می خواستم زخم درون آنها را مداوا کنم، پیش از آنکه ناعلاج گردد.»

پس دنیاپرستی چون مرضی است که اگر زود علاج نگردد، تبدیل به زخم عمیقی می شود که علاج آن را غیر ممکن می سازد و صاحب آن را هلاک می گرداند؛ فانما اهلک من کان قبلکم انهم منعوا الناس الحق فاشتروه و اخذوهم بالباطل فاقتدوه (41)؛ «همانا ملتهای پیش از شما به هلاکت رسیدند بدان جهت که حق مردم را نپرداختند، پس

دنیا را با رشوه دادن به دست آوردند و مردم را به راه باطل بردند و آنان اطاعت کردند. دنیا پرستی از جمله گامهای شیطانی است که انسان با روی آوردن به آن، گام به گام به سوی دیگر عوامل هلاکت پیش می رود که به برخی در این خطبه اشاره شده است:

1- نپرداختن حق مردم

2- به دست آوردن ثروت از طریق نامشروع

3- گمراه نمودن مردم و بردن آنها به سوی باطل

سه عنصر فوق نشأت گرفته از همان حس دنیاطلبی و ثروت اندوزی صاحبان آن است که مسلماً شیطان گام به گام انسانها را به سوی نیستی می برد: و لا تتبعوا خطوات الشیطان (42)؛ «از گامهای شیطان پیروی نکنید.» دنیاطلبی یکباره انسان را متحول نمی کند؛ بلکه بتدریج وی را به سوی خلافهایی می کشاند که سقوط حتمی اش را در پی دارد. به همین دلیل دنیاطلبی چون گردابی است که هرچه آدمی در آن پا گذارد بیشتر فرو می رود؛ به همین دلیل حضرت پیوسته دنیا را نکوهش و خود را از آن دور می کند. البته منظور حضرت از دنیا حب دنیا و مظاهر آن است که انسان را به نافرمانی و ستمگری وامی دارد و تا سر حد تجاوز به حقوق دیگران پیش می برد؛ اما اگر از دنیا نیکو و برای ذخیره اخروی استفاده شود، قطعاً جایگاهی مناسب خواهد بود؛ همچنان که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می فرمایند: الدنيا مزرعة الآخرة؛ «دنیا مزرعه آخرت است.»

4- سیر ارتجاعی و مسخ ارزشها

انگیزه تبدیل حکومت غیر اسلامی به جامعه ای اسلامی با روی آوردن به ارزشهای دینی و رویگردانی از آنچه که با این ارزشها منافات دارد، آغاز می گردد و به سر انجام می رسد. بدیهی است که ارزشهای اسلامی سبب پابرجایی حکومت دینی با وجود تمام مشکلات خواهد بود: ان الذين قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل عليهم الملائكة الا تخافوا و لاتحزنوا. . . ؛ (43) «آنانکه گفتند محققاً پروردگار ما خداست و بر این ایمان پایدار ماندند، فرشتگان بر آنها نازل شوند که دیگر هیچ ترس و حزنی از گذشته نداشته باشید. . .»

چنانچه ارزشهای دینی در جامعه کم رنگ یا بی رنگ می شوند و افراد جامعه در برابر این مساله بی تفاوت باشند، باید انتظار سقوط و انحطاط جامعه را داشت. بنابراین چه بسا حفظ یک حکومت اسلامی به مراتب مهمتر و ارزشمندتر و سخت تر از اصل ایجاد آن باشد.

تاسف بیشتر آنجاست که همانانی که برای پیروزی حکومت اسلامی، جامه دریده و جان و مال و فرزند داده اند، به نقطه ای برسند که با دست خویش ثمره زحمات خود و دیگران را یکسره بر باد دهند.

این تحول و تقلب درونی، خاص همه انسانهاست. در زمان ائمه معصوم (علیه السلام) بخصوص امام علی (علیه السلام) بسیاری از دوستان و یاران حضرت پس از مدتی به صف دشمنان پیوستند.

حضرت در بیانات خود بدقت به این امر اشاره می کردند و به موعظه و پند امت می پرداختند تا شاید دلهای آماده، از گمراهی و غفلت به در آیند: عباد الله، انکم - و ما تاملون من هذه الدنيا - اشیوای مؤجلون و مدینون مقتضون: اجل منقوص و عمل محفوظ، فرب دائب مضیع و رب کادح خاسر و قد اصبحتم فی زمن لا یزداد الخیر فیه الا ادبارا و لا الشرقيۃ الا اقبالا و لا الشیطان فی هلاک الناس الا طمعا (44). . . ؛ «بندگان خدا! شما و آنچه از این دنیا آرزومندید، مهمانهای هستید که مدتی معین برای شما قرار داده شده است؛ بدهکارانی که مهلت

کوتاهی برای پرداخت دارید. همه اعمال شما حفظ می شود. چه بسیاری تلاشگرانی که به جایی نرسیدند و زحمتکشانی که زیان دیدند! در روزگاری هستی که خوبی به آن پشت کرده، می گذرد و بدی بدان روی آورده، پیش می تازد و طمع شیطان در هلاکت مردم بیشتر می گردد. هم اکنون روزگاری است که ساز و برگ شیطان تقویت شده، نیرنگ و فریبش همگانی و به دست آوردن شکار برای او آسان است. . . کجایند خوبان و صالحان شما؟ کجایند آزاد مردان و سخاوتمندان شما؟ کجایند پرهیزکاران در کسب و کار؟ . . . فساد آشکار شد، نه کسی باقی مانده که کار زشت را دگرگون کند و نه کسی که از نافرمانی و معصیت باز دارد. شما با چنین وصفی می خواهید در خانه قدس الهی و جوار رحمت پروردگاری قرار گیرید؟ . . . نفرین بر آنان که امر به معروف می کنند و خود آن را ترک می نمایند و نهی از منکر کنند و خود مرتکب آن می شوند.»

حضرت (علیه السلام) با توصیف وضعیت افراد زمانه خود گویی علت سقوط جامعه انسانی را بیان می دارد: واعلموا رحمکم الله انکم فی زمان القائل فیه بالحق قليل و اللسان عن الصدق کلیل و اللزام للحق ذلیل اهلہ معتکفون علی العصیان، مصطلحون علی الادھان، فتاھم عارم و شائبھم آثم و عالمھم منافق و قارنھم مصادق، لا یعظم صغیرھم کبیرھم و لا یعول غنیھم فقیرھم (45)؛ «خدا شما را رحمت کند، بدانید که همانا شما در روزگاری هستی که گوینده حق، اندک و زبان از راستگویی عاجز، و حق طلبان بی ارزشند و مردم گرفتار گناه و به سازشکای همدستانند، جوانانشان بد اخلاق و پیرمردانشان گنهکار و عالمانشان دور و نزدیکانشان سودجویند، نه خرد سالان، بزرگان را احترام کنند و نه توانگرانشان، دست مستمندان را می گیرند.»

مگر چه مدت زمان از رحلت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می گذشت که امت اسلامی دچار چنین امراض روحی و اخلاقی گشت. مگر قرآن، این کتاب الهی در دست آنها نبود؟! مگر جان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)، امام علی (علیه السلام) - این قرآن ناطق - میانشان نبود که چنین سرکش شدند و به ارمغان الهی رسول خدا پشت کردند و ارزشهای اسلامی را ضد ارزش می خوانند؛ به طوری که از دین چیزی باقی نماند.

وقتی قوانین و پیمانهای الهی به خاطر منافع شخصی افراد زیر پا گذاشته شود، پایه های حکومت به تزلزل و سستی می گراید و به جای نزول رحمت و برکات قدسی باید شاهد نقت و انتقام الهی بود؛ و قد تزون عھود الله صقوفتہ فلا تعضبون! و انتم لنقض ذمم آبائکم تاتفون و کانت امور الله علیکم ترد، و عنکم تصدر و الیکم ترجع فمکنتم الطلقۃ من منزلتکم و القیتم الیھم ازمتمکم و اسلمتم امور الله فی ایدیھم (46). . . ؛ «با آن همه بزرگواری و کرامت هم اکنون می نگرید که قوانین و پیمانهای الهی شکسته شده است؛ اما خشم نمی گیرید؛ درحالی که اگر پیمان پدرانتان نقض می شد، ناراحت می شدید. شما مردمی بودید که دستورات الهی ابتدا به دست شما می رسید و از شما به دیگران ابلاغ می شد و آثار آن باز به شما برمی گشت؛ اما امروز جایگاه خود را به ستمگران واگذارید و زمام امور خود را به دست بیگانگان سپردید و امور الهی را به آنان تسلیم کردید؛ آنهایی که به شبهات عمل می کنند و در شهوات غوطه ورنند، به خدا سوگند! اگر دشمنان، شما را در زیر ستارگان آسمان بپراکنند، باز خداوند شما را برای انتقام گرفتن از ستمگران گرد می آورد.»

امیدواری به انسانهایی که پس از قوت و صلابت به سوی سستی و ضعف روی آورده و تن خواهی را بر خداخواهی ترجیح می دهند و تنها به شعار - نه عمل - اکتفا می کنند، همانند آن است که با کندترین پیکان و تیری شکسته روی به عرصه پیکار پا گذارد، که قطعاً جز شکست و فرار در پی نخواهد داشت.

«بدانید که افراد ضعیف و ناتوان هرگز نمی توانند ظلم و ستم را دور کنند و حق جز با تلاش به دست نمی آید. . . به خدا سوگند، فریب خورده آن کس که به گفتار شما مغرور شود کسی که به امید شما به سوی پیروزی رود، با

کندترین پیکان به میدان آمده است و کسی که بخواهد دشمن را به وسیله شما هدف قرار دهد با تیری شکسته تیراندازی کرده است. . . راستی شما را چه می شود؟ دارویتان چیست؟ و روش درمانتان کدام است؟ مردم شام نیز همانند شمايند؟ آیا سزاوار است شعار دهید و عمل نکنيد؟ و فراموشکاری بدون پرهيزکاری داشته، به غير خدا اميدوار باشيد؟ (47)»

این ضعفها همگی ناشی از همان دين گرایی و ثروت اندوزی، منفعت طلبی و پول پرستی است که پس از مدتی از تشکیل حکومت اسلامی دامنگير امت و سردمداران می گردد.

بنابراین اگر ميل به تبديل ارزشها در امت اسلامی به وجود آید و این ميل بتدریج به مرحله عمل برسد، دشمنان اسلام را به کمین می نشاند تا با مسخ ارزشها حکومت دینی را فرو پاشند که: ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم ؛ «قطعا خدا حال هیچ قومی را دگرگون نخواهد کرد تا زمانی که خود آن قوم حالشان را تغییر دهند.»

و این وعده الهی حق است و سنت تاریخی اقوام و گذشتگان نیز نشانگر همین مطلب است. امیدواریم خداوند متعال امت اسلام را از بی تفاوتی و روی آوردن به ارزشهای منفی باز دارد و در مسیر هدایت خاص خویش قرار دهد.

5- جهاد در راه خدا

ارزش جهاد در قرآن کریم بسیار مورد تاکید و اهمیت قرار گرفته است. خداوند متعال اجر و ثوابی برای مجاهدان در راه خدا قرار داده که برای دیگران قرار نداده است: فضل الله المجاهدین باموالهم و انفسهم علی القاعدین درجه. . . فضل الله المجاهدین علی القاعدین اجرا عظیما (48)؛ «خداوند مجاهدان را که با مال و جان خود در راه خدا پیکار می کنند، بر کسانی که بر جای خود نشسته اند برتری داده است؛ و مجاهدان را بر نشستگان با پاداشی عظیم برتری داده است. . .»

خریدار متاع این مجاهدان، ذات حق تعالی است: ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة یقاتلون فی سبیل الله فیقتلون و یقتلون وعدا. . . ؛ «خداوند از مؤمنان جان و مالشان را خریده است تا بهشت برای آنان باشد که در راه خدا قتال می کنند، می کشند و کشته می شوند. این وعده حقی است که در تورات، انجیل و قرآن آمده است.

جهاد در اسلام، جنبه تدافعی دارد و سیره بزرگان هم اینگونه بوده است که مسلمانان آغازگر جنگ نباشند: لا تقتاتلوهم حتی یبدؤوكم ؛ «با آنان نجنگید مگر آنکه ابتدا آنان شروع کنند.»

حضرت جهاد را دری از ابواب جنت برمی شمرد: الجهاد باب من ابواب الجنة (49)؛ «جهاد، دری از درهای بهشت است.

چنانچه مسلمانان از جهاد با دشمن خودداری کنند و از خود ضعف و ناتوانی نشان دهند، رد پای دشمن را قطعا در درون جامعه خود باز کرده اند: الا وانی قد دعوتکم الی قتال هؤلاء القوم لیلا و نهارا و سرا و اعلانا و قلت لکم. اغزوهم قبل ان یغزوکم، فوالله ما غزی قوم قط فی عقر دارهم الا ذلوا فتواکلتهم و تخاذلتهم حتی شنت علیکم الغارات و ملک علیکم الاوطان (50)؛ «آگاه باشید، شب و روز پنهان و آشکار شما را به مبارزه با شامیان دعوت کردم و گفتم پیش از آنکه آنها با شما بجنگند با آنان نبرد کنید. به خدا سوگند هر ملتی که درون خانه خود مورد

هجوم قرار گیرد، ذلیل خواهد شد. اما شما سستی نشان دادید و خواری و ذلت پذیرفتید تا آنجا که دشمن پی در پی به شما حمله و سرزمینهای شما را تصرف کرد.

حضرت در آخرین فرازهای این خطبه از سستی و سرکشی امت خود در ترک جهاد چنان می نالد که اندوهش بر دل ساعتها باقی می ماند. صریحا می فرماید: خدا شما را بکشد که دل من از دست شما پر خون و سینه ام از خشم شما مالا مال است.

امام (علیه السلام) عامل شکست کوفیان و پیروزی و غلبه شامیان را در ترک و عدم پیروی رهبر خود در رفتن به سوی جهاد برمی شمرد: «به خدایی که جانم در دست اوست، شامیان بر شما پیروز خواهند شد، نه از آن رو که از شما به حق سزاوارترند، بلکه در راه باطلی که زمامدارشان می رود. شتابان فرمان بردارند و شما در گرفتن حق سستی می ورزید. هر آینه ملت‌های جهان صبح می کنند - در حالی که از ستم زمامدارانشان در ترس و وحشت هستند - من صبح می کنم در حالی که از ستمگری پیروان خود وحشت دارم. شما را برای جهاد با دشمن برانگیختم، اما کوچ نکردید! حق را به گوش شما خواندم، ولی نشنیدید و در آشکار و نهان شما را دعوت کردم اجابت نکردید. . . آیا حاضران غایب می باشید؟ یا بردگانی در شکل مالکان؟. . .

حضرت آنان را که ترک جهاد کنند، به حاضرانی تشبیه می کند که غایبند؛ زیرا از نظر روحی فاقد ارزشند و فقط جسمشان حیات دارد. اینان حتی اگر ادعای مالکیت و برتری هم کنند از آنجا که اسیر هوای نفسند، همچون بردگانی در اسارت نفس خود می باشند.

ترک جهاد و سرپیچی از دستور رهبر به هنگام صف آرایی در برابر دشمن موجب بروز ضعف و ناتوانی در امت می شود که با یاران باطل قابل تعویض خواهند بود، آنهم 10 نفر به یک نفر، 10 نفر از پیروان حق با یک نفر اهل باطل و این بدان جهت است که ایمان قوی در مسلمان سبب تقویت بنیه جسمانی و روحی او می شود و اگر این نیروی قوی از او سلب گردد، بر او نمی توان اعتماد و تکیه نمود: «صبحگاهان کجیهای شما را راست می کنم، شامگاهان به حالت اول برمی گردید، چونان کمان سختی که نه کسی قدرت راست کردن آن را دارد و نه خودش قابلیت راست شدن را داراست. ای مردمی که بدنهایتان حاضر و عقلهای شما پنهان و افکار و آرایتان گوناگون است. . . به خدا سوگند دوست دارم معاویه شما را با نفرات خود مانند مبادله درهم و دینار با من سودا کند؛ 10 نفر از شما را بگیرد و یک نفر از آنها را به من بدهد!»

در ادامه همین خطبه می فرماید: «اهل کوفه! گرفتار شما شده ام سه چیز دارید و دو چیز ندارید: کربهایی با گوشهای شنوا، گنگهایی با زبان گویا، کورانی با چشمان بینا، نه در روز جنگ از آزادگانید و نه هنگام سختی و بلا برادران یکرنگ می باشید. تهدست مانید. ای مردم! شما چونان شتران دور مانده از ساربان می باشید، که اگر از سویی جمع آوری شوند، از دیگر سو پراکنده می گردند.

به خدا سوگند، می بینم که اگر جنگ سخت شود و آتش آن شعله گیرد و گرمی آن سوزان، پسر ابوطالب را رها می کنید و مانند جدا شدن زن حامله - پس از زایمان از فرزندش، هریک به سویی می گریزید. . .

حضرت در صحنه های مختلف از نافرمانی کوفیان در عدم پذیرش و حرکت به جهاد می نالد و آن را برابر با ذلت می داند و از خدا در قبال پذیرش این ذلت امت خود مرگ و جدایی را طلب می نماید و براستی برای شیرمردی که در جنگهای صدر اسلام چنان رشادتها می آفرید و هرگز در جهاد در راه خدا، ذره ای ضعف و زبونی و سکون به خود راه نمی داد، بسی سخت و سنگین می آید که زیر بار چنین ذلتی رود و در برابر معاویه و یارانش عقب نشینی کند: احمد الله على ما قضى من امر و قدر من فعل و على ابتلائي بكم ايتها الفرقة التي اذا امرت لم تطع و اذا دعوت

لم تجب ان امهلتهم خفتم و ان حوربتم خرم و . . ما تنتظرون بنصرکم و الجهاد علی حقکم؟ الموت او الذل لکم؟
فا الله لئن جاء یومی لیفرقن بینی و بینکم و انا لصحبتکم قال و بکم غیر کثیر لله انتم (51)؛ «خدا را بر آنچه
خواسته و هر کار که مقدر فرموده ستایش می کنم، او را بر این گرفتار شدنم به شما کوفیان می ستایم. ای
مردمی که هرگاه فرمان دادم، اطاعت نکردید و هر زمان که شما را دعوت کردم، پاسخ ندادید؛ هرگاه شما را مهلت
می دهم در بیهودگی فرو می روید و در هنگامه جنگ سست و ناتوانید. . . برای پیروزی منتظر چه چیز هستید؟
چرا برای گرفتن حق خود جهاد نمی کنید؟ آیا در انتظار مرگ یا ذلت هستید؟ به خدا سوگند اگر مرگ من فرا رسد
- که حتما خواهد رسید بین من و شما جدایی خواهد افتاد؛ در حالی که من از همنشینی با شما ناراحتم و
حضورتان برای من بی فایده بوده است.

6- فقر و بی عدالتی

بروز فقر و بیچارگی در میان اقشار ضعیف جامعه بین آنان و رهبران جامعه شکافی عمیق ایجاد می کند. شکافی
که بیش از آنکه برای توده های محروم ضررآفرین باشد، برای سردمداران آنان زیان دارد. فقر از عوامل بسیار مهم
در سقوط حکومتهاست؛ همانطور که موج انقلابها هم از توده های ضعیف مردمی برخاسته است.
اگر فقر و تهیدستی افراد جامعه را به خود مشغول سازد، بتدریج شاهد بی رنگ شدن ارزشهایی هستیم که
حکومت بر پایه های آن بنا شده است. مشغولیت دائم به تامین معاش و نگرانی از فقر و بیچارگی شیوع بسیاری
از خلفای اخلاقی را بدنبال خواهد داشت؛ لذا فقر در روایات به مثابه ئ کفر و مرگ تلقی شده است. رسول خدا
(صلی الله علیه و آله) می فرمایند: کاد الفقر ان یکون کفرا ؛ و نیز: الفقر، الموت الاکبر (52)؛ فقر مرگ بسیار بزرگی
است.

حضرت علی (علیه السلام) به پسر خود محمدبن حنیفه می فرماید: انی اخاف علیک الفقر (53)؛ «من از فقر بر تو
می ترسم»

اگر فقر و تهیدستی در حدی باشد که انسان را از ایمان خود دور نکند و زندگی وی را تحت الشعاع قرار ندهد، چه
بسا پسندیده تلقی گردد و بتوان آن را امتحان الهی فرض نمود: و لنبلونکم بشیء من الخوف و الجوع و نقص
من الاموال و الانفس و الثمرات و بشر الصابرين (54)؛ «و البته شما را به سختیهایی چون ترس، گرسنگی و
نقصان اموال و نفوس و آفات و زراعت بیازماییم و بشارت و مژده آسایش از آن سختیها به صابران باد.»
ولی آنگاه که فقر از حد و مرز خود بگذرد، باید احساس خطر کرده؛ زمانی که کاخهای زراندوزان بالا رود و از آن
رهبران جامعه شود و فاصله طبقاتی بین اقشار مختلف مردم پدید آید.

ویرانی ظاهری و باطنی جامعه (انحطاط ارزشهای فرهنگی - اخلاقی) دور از انتظار نیست: و انما یؤتی خراب الارض
من اعواز اهلها (55)؛ «به طور قطع ویرانی یک سرزمین از فقر و تهیدستی مردم آن کشور است.» (کلمه «اعواز» از
«عوز» گرفته شده یعنی فرد، نیازمند به چیزی است که آن را به دست نمی آورد). (56)

حضرت هنگامی که از اقشار و اصناف مختلف جامعه سخن می فرماید، درباره گروه مستضعفان و محرومان
چنین سفارش می نماید: «ثم الله الله فی الطبقة السفلی من الذین لا حيلة لهم، من المساکین و المحتاجین و
اهل البؤسی و الزمنی فان فی هذه الطبقة قانعا و معترا و احفظ لله ماستحفظک من حقه فیهم و اجعل لهم
قسما من بیت مالک. . .» ؛ «سپس خدا را! خدا را! در خصوص طبقات پایین و محروم جامعه که هیچ چاره ای

ندارند و عبارتند از: زمین گیران، نیازمندان، گرفتاران و دردمندان. همانا در این طبقه محروم، گروهی خویشتنداری کرده، و گروهی به گدایی دست نیاز برمی دارند، پس برای خدا پاسدار حق باش که خداوند برای این طبقه معین فرموده. . .»

«امام ادامه می دهند: همواره در فکر مشکلات آنان باش و از آنان روی برمگردان، بویژه به امور برخی از آنان بیشتر رسیدگی کن که از کوچکی به چشم نمی آیند و دیگران آنان را کوچک می شمردند و کمتر به تو دسترسی دارند.

- برای این گروه، از افراد مورد اطمینان و خدا ترس و فروتن، فردی را انتخاب کن تا پیرامونشان تحقیق و مسائل آنان را به تو گزارش کنند. سپس در رفع مشکلاتشان به گونه ای عمل کن که در پیشگاه خدا عذری داشته باشی. .

- بخشی از وقت خویش را به کسانی اختصاص ده که به تو نیاز دارند تا شخصا به امور آنان رسیدگی کنی.

- در مجلس عمومی با آنان بنشین

- سربازان و یاران و نگهبانان خود را از سر راهشان دور کن تا سخنگوی آنان بدون اضطراب با تو گفتگو کند.

- من از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بارها شنیدم که می فرمود: «ملتی که حق ناتوانان را از زورمندان بی اضطراب و بهانه ای باز نستانند، رستگار نخواهد شد.»

- درشتی و سخنان ناهموار آنان را برخورد هموار کن.

- تنگ خویی و بزرگ بینی را از خود دور ساز تا خدا درهای رحمت خود را به روی تو بگشاید.

- آنچه به مردم می بخشی بر تو گوارا باشد و اگر چیزی را از کسی بازداری، با مهریانی و پوزش خواهی همراه باشد.

حقیقتا بیانات حضرت در این فرازهای دلنشین روشنگر راه همه رهبران و زمامداران جامعه اسلامی است و اگر وظایف بین رعیت و زمامدار رعایت گردد، هیچگاه جامعه رو به زوال نخواهد رفت؛ چرا که توده مردم که از قشر ضعیف جامعه هستند، ستون دین و پشتیبان حکومتند؛ و انما عماد الدین و جماع المسلمین و العدة للاعداء العامة من الامة فلیکن ضغوک لهم و میلک معهم (57)؛ «ستونهای استوار دین و اجتماعهای پرشور مسلمانان و نیروهای ذخیره دفاعی عموم مردم می باشند پس به آنها گرایش و اشتیاق داشته باش!

میل و گرایش زمامداران و رهبران جامعه اسلامی باید به سوی توده مردم باشد نه خواص؛ زیرا این توده

مستضعف و متوسط جامعه است که هنگام سختی روزگار، بردبارتر و در شرایط سخت پشتیبان رهبران و

حکومت است: «دوست داشتنی ترین چیزها در نزد تو در حق میانه ترین و در عدل فراگیرترین و در جلب

خشنودی مردم گسترده ترین باشد که همانا خشم عمومی مردم، خشنودی خواص را از بین می برد. اما خشم

خواص را خشنودی همگان بی اثر می کند. آنان همواره بار سنگینی را بر حکومت تحمیل می کنند؛ زیرا در روزگار

سختی یاریشان کمتر و در اجرای عدالت از همه ناراضی تر و در خواسته هایشان پافشارتر و در عطا و بخششها کم

سپاستر و بهنگام منع خواسته ها دیر عذر پذیرتر و در برابر مشکلات کم استقامت تر می باشند. . .» (58)

امام (علیه السلام) مالک اشتر را در بیان فوق به سه چیز مهم و ارزشمند دعوت فرموده اند:

1- در حق میانه ترین!

2- در عدل فراگیرترین

3- در جلب خشنودی مردم گسترده ترین باش.

رعایت حقوق عامه و عدل از مظاهر مهم حکومت داری است که حضرت بدان سفارش اکید می نماید. ایشان

همانگونه که به زمامداران خویش سفارش به رفع فقر و بیچارگی و رسیدگی به امور ضعیفان می کنند، از طرف دیگر به رعایت عدل و میانه روی تاکید می ورزند. چه اینکه با رعایت عدالت، فقر نیز از جامعه ریشه کن می شود: استعمل العدل و احذر العسف و الحیف فان العسف يعود بالجلأ و الحیف يدعو الى السیف (59)؛ «عدل را پیشه کن و از ستمگری و بی عدالتی دوری کن که ستم و تجاوزگری جلای وطن را برای مردم پدید آورد و بی عدالتی مردم را به طرف اسلحه و برخورد می کشاند.

امام (علیه السلام) حتی به کارگزاران خود درباره نگاه به اقشار مختلف جامعه سفارش می کند تا مبدا این نگاهها سبب تبعیض و بی عدالتی میان خواص جامعه و ضعیفان گردد. حضرت به محمدبن ابی بکر می فرمایند: فاحض لهم جناحك، ان لهم جانبك و ابسط لهم وجهك و آس بينهم فی اللحظة و النظرة حتی لا یطمع العظماء فی حیفك لهم ولا ییاس الضعفاء من عدلك علیهم فان الله یسائلکم معشر عباده عن الصغیرة من اعمالکم و الكبيرة و الظاهرة و المستورة فان یعذب فانتم ظالم و ان یعف فهو اکرم (60)؛ «در برابر مردم فروتن، نرمخو، مهربان، گشاده رو و خندان باش! در نگاههایت و در نیم نگاه و خیره شدن به مردم، به تساوی رفتار کن تا بزرگان در ستمکاری تو طمع نکنند و ناتوانها در عدالت تو مایوس نگردند؛ زیرا خداوند از شما بندگان درباره اعمال کوچک و بزرگ، آشکار و پنهان خواهد پرسید. اگر کیفر دهد شما استحقاق بیش از آن را دارید و اگر ببخشد از بزرگواری اوست.

ظلم و بی عدالتی که نتیجه آن گرسنگی و فقر و افزایش ستم زورگویان و حاکمان جامعه می باشد، چنان در نزد خدای تعالی قبیح است که از علما بر ستاندن حق مظلومان و گرسنگان عهد و پیمان می گیرد. امام علی (علیه السلام) می فرمایند: «سوگند به خدایی که دانه را شکافت و جان را آفرید، اگر حضور فراوان بیعت کنندگان نبود و یاران، حجت را بر من تمام نمی کردند، و اگر خداوند از علما، عهد و پیمان نگرفته بود که در برابر شکم بارگی ستمگران و گرسنگی مظلومان سکوت نکنند، مهار شتر خلافت را بر کوهان آن انداخته، رهایش می ساختم.» بنابر این از وظایف مهم رهبران جامعه اسلامی، احقاق حق گرسنگان از ستمگران و زراندوزان شکم سیر می باشد که در غیر اینصورت نعمت خدا بزودی تغییر می یابد؛ و لیس شیء ادعی الی تغییر نعمة الله و تعجیل نفتمه من اقامة علی ظلم فان الله سمیع دعوة المضطهدين (المظلومین) و هو للظالمین بالمرصاد (61)؛ «و بدان هیچ چیزی در تغییر نعمتهای خدا و تعجیل انتقام و کیفرش از اصرار بر ستم سریعتر و زود رس تر نیست؛ چرا که خداوند دعا و خواسته مظلومان را می شنود و در کمین ستمگران است.

7- عدم عبرت از عوامل انحطاط و سقوط امتهای پیشین

عبرت نگرفتن از گذشتگان خود عامل سقوط حکومتها به حساب نمی آید، ولی مطالعه در احوالات پیشینیان و عبرت آموزی از آن، جامعه ها را از سقوط بازداشته و به سوی عزت پیش می برد؛ چرا که تاریخ پیوسته در حال تکرار است؛ تکرار موضوعات، شرایط، شکستها و پیروزیها. بنابراین از تاریخ می توان پند آموخت و از تجربیات آن برای حفظ و بقای جامعه استفاده کرد؛ ان الدهر یجری بالباقین کجریه بالماضین. . . متشابهة اموره (62)؛ «روزگار همانگونه که بر گذشتگان جریان داشت، بر حاضران نیز جاری است. (. . کارهای روزگار) بر گذشتگان و حاضران بر هم شباهت دارد.

تنها دیده های تیزبین و دلهای شفاف و عقلهای خردورز و افهام کاوشگر می توانند از این جریانات، عبرت لازم را

بگیرند و نکته های آن را استخراج کنند و بر دنیای فعلی خود تطبیق دهند: لقد كان في قصصهم عبرة لأولی
الالباب (63)؛ «به تحقیق در قصه های آنان عبرت گرفتن برای صاحبان خرد وجود دارد.»

قد خلت من قبلکم سنن فسیروا فی الارض فانظروا کیف کان عاقبة المکذبین (64)؛ «پیش از شما سنتهایی
گذشت. پس در زمین سیر کنید و سرانجام تکذیب کنندگان را بنگرید. . .»

تمام قصص قرآن کریم برای پندآموزی و عبرت گیری از امتهای پیامبران پیشین است تا مبادا آنچه را که آنان
کردند، مسلمانان در زمان خود انجام دهند: فاعتبروا بحال ولله اسماعیل و بنی اسحاق و بنی اسرائیل (علیهم
السلام) فما اشد اعتدال الاحوال و اقرب الاشتباه الامثال (65)؛ «پس از احوال فرزندان اسماعیل، اسحاق و
یعقوب پند گیرید که «چقدر سرگذشتها با هم متناسب و داستانها شبیه و نظیر یکدیگرند.»

حضرت (علیه السلام) در ادامه می فرمایند: و احذروا منازل بالامم قبلکم من المتلات بسوء الافعال و ذمیم
الاعمال فتذكروا فی الخیر و الشر احوالهم و احذروا ان تكونوا امثالهم (66)؛ «از مایه های عبرتی که بر پیشینیان
شما به خاطر اعمال بد و کردار ناپسندشان فرود آمده است، دوری گزینید. بنابراین حالات خیر و شر آنان را به
خاطر آورید و از اینکه همانند آنان شوید، برحذر باشید.

و اعتبروا بما قد رایتم من مصارع القرون قبلکم (67)؛ «از آنچه در میدانهای نابودی امتهای پیشین دیده اید، عبرت
گیرید (به عوامل سقوط و انقراض آنان توجه کنید) !

امام (علیه السلام) در خطبه «قاصعه» به نکات بسیار ارزشمندی اشاره کرده اند که توجه خوانندگان را به مطالعه
عمیق و دقیق آن دعوت می کنیم. امام (علیه السلام) در قسمتهای آخر این خطبه بوضوح از مردم می خواهد که
از آنچه بر سر امتهای پیشین به جهت انجام افعال مذموم آمده است، پند گیرند: «و احذروا ما نزل بالامم قبلکم
من المثلات بسوء الافعال و ذمیم الاعمال فتذكروا فی الخیر و الشر احوالهم و احذروا ان تكونوا امثالهم فاذا
تفكرت فی تفاوت حالیهم فالزموا کل امر لزم العزة به شانهم و زاحت الاعداء له عنهم مدت العافية به علیهم و
انقادت النعمة له معهم و وصلت الكرامة علیه حبلمهم من الاجتناب للفرقة و اللزوم للالفة (68). . .» ؛ «از
کیفرهایی که بر اثر کردار بد و کارهای ناپسند بر امتهای پیشین فرود آمد، خود را حفظ کنید و حال گذشتگان را در
خوبیها و سختیها به یاد آورید و بترسید که همانند آنها باشید! پس آنگاه که در زندگی گذشتگان مطالعه می کنید،
عهده دار چیزی باشید که عامل عزت آنان بود و دشمنان را از سر راهشان برداشت و سلامت و عافیت زندگی آنان
را فراهم کرد و نعمتهای فراوان را در اختیارشان گذاشت و به آنان کرامت بخشید که از تفرقه و جدایی اجتناب
کردند و بر وحدت همت گماشتند و یکدیگر را به وحدت واداشته سفارش کردند.»

و از کارهایی که پشت آنها را شکست و قدرت آنها را در هم کوبید، چون کینه توزی با یکدیگر، پر کردن دلها از بخل
و حسد، به یکدیگر پشت کردن و از هم بریدن و دست از یاری هم کشیدن بپرهیزید! و در احوال مؤمنان پیشین
اندیشه کنید که چگونه در حال آزمایش و امتحان به سر بردند؟ آیا بیش از همه مشکلات بر دوش آنها نبود؟ و آیا
بیش از همه مردم در سختی و زحمت نبودند؟ و آیا از همه مردم جهان بیشتر در تنگنا قرار نداشتند؟»

خاتمه

از مجموع آنچه گذشت می توان دریافت که دیدگاه امام (علیه السلام) در نهج البلاغه نسبت به آسیب شناسی
جامعه اسلامی بسی گسترده و عمیق است، آنچنانکه غوطه ور شدن در آن مجال و دقت بسیار می طلبد. دقت بر

روی هر نکته ای در این باب، ما را با دنیای از سخن و معرفت روبرو می سازد. آنچه در مجموع بیان شد مهمترین آسیبها را در بر می گیرد. آسیبهایی که اگر بدان توجه نگردد، منجر به فروپاشی حکومت می شود. این مهم در بیانات حضرت نیز بیشتر و جدی تر مورد تاکید قرار گرفته است. لذا با مهمترین آسیبها شروع و به ترتیب اهمیت پیش رفتیم. البته هریک از این آسیبها به دیگری مربوط است و گاه حضرت در کلام خویش چندین آسیب را بر می شمرد.

آن گاه که حضرت از سزاواری حق خود در امر حکومت نسبت به دیگران، سخن می گوید نه به خاطر به دست آوردن حکومت است که از آن می هراسد که جامعه اسلامی دچار آسیبهایی جدی گردد که با گرفتن زمام امور به دست حضرت بسیاری از این آسیبها دفع می گردد. لذا تا زمانی که حضرتش زنده بود، امت دچار آسیبهای جدی و ریشه ای نگشت و اگر هم می گشت آثار آن با هوشیاری بهنگام حضرت، بی اثر می گشت. اما با عروج ملکوتی امیرمؤمنان (علیه السلام) امت دچار آسیبهایی گشت که تا سالها بعد نتوانست از عواقب شوم آن رهایی یابد. در پایان امید آن داریم که با آسیب شناسی دقیق جامعه اسلامی از دیدگاه حضرت و با تاسی به فرمایشهای گرانبهای او بتوانیم جامعه اسلامی خویش را از گزند آسیبهای گوناگون در امان داریم و این امانت الهی را به صاحب اصلی آن، حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) تقدیم نماییم.

ان شاء الله

منابع

- التحقيق في كلمات القرآن الكريم: حسن مصطفوی، ایران، الدائرة العامة للنشر و الاعلام، 1365 ش
- ترجمه قرآن: مهدی الهی قمشه ای
- ترجمه نهج البلاغه حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) (همراه با فهرست موضوعی): محمد دشتی، مؤسسه فرهنگی امیرالمؤمنین، 1379ش
- ترجمه و تفسیر نهج البلاغه: علینقی فیض الاسلام، تهران، کتابفروشی اسلامیة
- حکومت حکمت، حکومت در نهج البلاغه: مصطفی دلشاد تهرانی، تهران، خانه اندیشه جوان، 1377
- الدلیل علی موضوعات نهج البلاغه: علی انصاریان، ترجمه اسماعیل تاجبخش، تهران، یاسر، 1363
- سیری در نهج البلاغه: مرتضی مطهری، قم، صدرا
- شرح نهج البلاغه: ابن ابی الحدید، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، دار احیاء التراث العربی، 20 ج، 1965 م
- معجم مفردات الفاظ القرآن: حسین بن محمد راغب اصفهانی، تحقیق ندیم مرعشی، دارالکاتب العربی
- المعجم المفهرس الالفاظ نهج البلاغه: محمد دشتی و سید کاظم محمدی، قم، مؤسسه امیرالمؤمنین، 1375 ش
- نهج البلاغه: ترجمه محمدرضا آشتیانی، محمد جعفر امامی و عبدالمحمد آیتی

- (1) نهج البلاغه، نامه 5
- (2) شرح غرر الحکم و دررالکلم، ص 604 ؛ به نقل از حکومت حکمت، ص 44
- (3) نهج البلاغه، نامه 53
- (4) همان منبع، خطبه 40
- (5) همان منبع، خطبه 2
- (6) همان منبع، خطبه 100
- (7) شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحديد، ج 7، ص 85
- (8) نهج البلاغه، خطبه 87
- (9) شرح نهج البلاغه، ج 6، ص 376
- (10) بحار الانوار، علامه مجلسی، ج 1، ص 243
- (11) نهج البلاغه، خطبه 97
- (12) همان منبع، خطبه 146
- (13) نهج البلاغه، خطبه 208
- (14) همان منبع، خطبه 182
- (15) همان منبع، خطبه 25
- (16) بسربن ارطاة» از فرماندهان سفاک معاویه بود که به کسی رحم نمی کرد، به کاروان حاجیان خانه خدا حمله کرد، هرجا شیعیان علی (ع) را می یافت، می کشت، به شهر یمن حمله برد و کودکان ابن عباس را سربرید و سرانجام دیوانه شد و مرد. (به نقل از ترجمه نهج البلاغه، محمد دشتی، ذیل خطبه، ص 71)
- (17) قبیله بنی فراس به دلاوری و جرات مشهور بوده اند.
- (18) نهج البلاغه، خطبه 166
- (19) همان منبع ، خطبه 34
- (20) صاحب مفردات راغب «نصح» را در لغت به معنای «اخلاص در عمل» و نیز «پند و اندرز» و هرکاری که از روی «دلسوزی» باشد، گرفته است. به نظر می رسد هر سه معنا به «مهربانی و عشق و دلسوزی» که یک انگیزه درونی است، برمی گردد. پس نصیحت در اینجا به معنای پند دادن افراد جامعه به حضرت نیست بلکه «مراقبت» از مقام عظمای ولایت در نهان و آشکار است. (ر. ک: عوامل سقوط حکومتها در قرآن و نهج البلاغه، نصرت الله جمالی، ص 79)
- (21) جمعه، 2
- (22) نهج البلاغه موضوعی، خطبه 152
- (23) آل عمران، 103
- (24) آل عمران، 105
- (25) آل عمران، 200
- (26) انفال، 46
- (27) نهج البلاغه، خطبه 192
- (28) همان منبع، خطبه 27

- (29) همان منبع، خطبه 25
- (30) همان منبع، خطبه 146
- (31) انفال، 63
- (32) ابراهیم، 7
- (33) مؤمنون، 33
- (34) یونس، 88
- (35) سبا، 34-35
- (36) اسراء، 16
- (37) نهج البلاغه، نامه 45
- (38) نهج البلاغه، نامه 53
- (39) بنگرید به: نهج البلاغه، فیض الاسلام، خطبه 160
- (40) همان منبع، نامه 78
- (41) نهج البلاغه، نامه 79
- (42) بقره، 168
- (43) فصلت، 30
- (44) نهج البلاغه، خطبه 129
- (45) نهج البلاغه، خطبه 233
- (46) همان منبع، خطبه 106
- (47) نهج البلاغه، خطبه 29
- (48) نساء، 95
- (49) نهج البلاغه، خطبه 27
- (50) همان منبع، خطبه 27
- (51) نهج البلاغه، خطبه 180
- (52) نهج البلاغه، حکمت 163
- (53) همان منبع، حکمت 319
- (54) بقره، 155
- (55) نهج البلاغه، نامه 53
- (56) بنگرید به: عوامل سقوط حکومتها در قرآن و نهج البلاغه، ص 216
- (57) نهج البلاغه، نامه 53
- (58) نهج البلاغه، نامه 53
- (59) همان منبع، حکمت 476
- (60) همان منبع، نامه 27؛ حضرت در نامه 46 نیز به این موضوع اشاره کرده اند.
- (61) همان منبع، نامه 53
- (62) نهج البلاغه، خطبه 157

- (63) يوسف، 111
- (64) آل عمران، 137
- (65) نهج البلاغه، خطبه 192
- (66) همان منبع، خطبه 192
- (67) همان منبع، خطبه 161
- (68) همان منبع، خطبه 192